

زنده نگه داشتن رؤیا

پدر میگل اسکوتو Miguel D'Escoto یکی از مبارزان ساندینیست است که در سال‌های مبارزه علیه سوموزا به ساندینیست‌ها پیوست و در طی سال‌های حکومت ساندینیستی ۱۹۷۹ - ۱۹۹۰ وزیر امور خارجه نیکاراگوئه بود. او هم‌چنان در جریان «چپ دمکراتیک» در حزب ساندینیست فعال است و بنیاد نیکاراگوئه‌ای توسعه جامعه یکپارچه (FUNDECI) را اداره می‌کند. این بنیاد سازمانی است با اهداف بهبود وضع فقرا از طریق برنامه‌های خانه‌سازی در حومه شهرها، برنامه‌های بهداشتی، برنامه‌های مربوط به جوانان، جنگل‌کاری و برنامه‌های توسعه اقتصادی.

● از نظرگاه تاریخ کشور خودتان، الهیات رهایی‌بخش پدیده خاص و متمایزی در بحران جاری نیکاراگوئه است، یا صرفاً باورهایی است گره خورده در ساندینیسم؟

مردم سرتاسر جهان، مایلند به الهیات رهایی‌بخش چنان بنگرند که گویی متولی دگرگونی اجتماعی است. حال آن‌که آنان خود متولی دگرگونی اجتماعی‌اند.

دست کم در آمریکای لاتین، مردم بیش از پیش درمی‌یابند که وضع فعلی امور به سبب تقدیر یا مشیت الهی نیست، بلکه ناشی از آزمندی انسان و نحوه شکل‌گیری جامعه است و این وظیفه ما مسیحیان است که درگیر امور شویم (این امر واکنش جامعه مسیحی است)، و از وجدان تقدیرگرا به وجدانی آزادتر گذر کنیم.

متخصصان الهیات رهایی‌بخش که در آمریکای لاتین پدیدار شد بدین شیوه می‌اندیشند و با این گفته مردم موافق‌اند که: اگر مسیحی هستیم باید برای استقرار روابط برادرانه و خواهرانه مبارزه کنیم.

پس نخست تجربه‌ای انقلابی پدید آمد و می‌دانید که کلیسا اصلاً ظرفیت انجام چنین کاری را ندارد، نه می‌تواند و واقعیت را درک کند و نه به نظر من انجیل را، کلیسا نه تنها فعال نیست که در عمل مبلغ گناه است - زیرا تسلیم بی‌قید و

شرط را تبلیغ می‌کند.

بله، اگر با امری ناگزیر مواجه باشیم، مثلاً اگر به من گفته شود که بر اثر یک بیماری لاعلاج خواهم مرد، شاید نوعی تسلیم پسندیده باشد. اما اگر تسلیم در حکم همکاری با نظام استثمارکننده انسان باشد، گناه است.

ما با ساکت نشستن دقیقاً از نظام حمایت می‌کنیم. با این حال، قرن‌هاست که کلیسا می‌گوید «از بی‌عدالتی در این جهان رنج می‌برید اما در جهان دیگر پاداش آن را خواهید گرفت». چندان مطمئن نیستیم! نه، به همان میزانی که در این جهان برای عدالت مبارزه می‌کنید پاداش خواهید گرفت.

کلیسا کمابیش مبارزه با فقر را گناه می‌داند زیرا مسیح گفته فقرا همواره با شما خواهند بود. اما این مقبولیت نیافتن الهیات رهایی‌بخش از آن روست که جامعه مسیحی با الهیات دیگری پیمان بسته، الهیاتی سر به زیر که ممکن است برای ماکیان سودمند باشد، اما به درد انسان نمی‌خورد.

● در وضعیت فعلی سیاست‌های نولیبرالی و عزم جناح راست در حذف منافع انقلاب، جنبه خاصی از الهیات رهایی‌بخش می‌تواند به بنا نهادن مقاومت یاری کند؟

در این زمانه خاص، در نیکاراگوئه و کشورهای دیگری که دست به انقلاب زدند و اکنون می‌بینند که وضعیت متفاوت شده، انسان بسیار وسوسه می‌شود که در آرمان‌های خود بازنگری کند، و ببیند آیا باید همچنان آنها را حفظ کرد. وسوسه‌ای، شاید به نام واقع‌بینی و مصلحت‌اندیشی، وجود دارد که در این جهان جدید بدون اتحاد شوروی و پس از فروپاشی دولت‌های اروپای شرقی، باید رؤیاهایمان را کنار گذاریم. برخی می‌گویند که در نیکاراگوئه نیز باید چنین کرد و دلیل می‌آورند که این کاری است که واقع‌بینی و مصلحت‌اندیشی به ما حکم می‌کند.

اما کسانی وجود دارند، از جمله خودم، که می‌گویند نباید رؤیاهایمان را از دست دهیم. نباید از امکان وجود عدالت به مثابه یگانه تضمین حقیقی صلح چشم‌پوشیم - بدون عدالت شاید شاهد صلح باشیم، اما بمب ساعتی بی‌عدالتی همچنان فعال است.

در نیکاراگوئه برای افرادی همچون من تعهدی از روی ایمان است که نباید رؤیاهایمان را از دست دهیم. در محیط ما، انقلاب و وظیفه‌ای اخلاقی هم به شمار می‌آید، زیرا هدف ما از انقلاب ضرورتاً این نیست که پیروز شویم، شاید نسل‌های بعد از ثمرات انقلاب بهره ببرند.

ما معتقدیم که مسیحیت یعنی درگیری فعالانه برای حاکمیت مسیح - که معنایش برای ما جامعه‌ای است که با مردم همچون برادران و خواهران رفتار شود. آری آن چه تصویر کردم الهیات نام دارد، اما در عین حال پدیده‌ای برتر از آن است.

● در کنگرهٔ اخیر ساندینیست‌ها تزهایی دربارهٔ روستاها ارائه شد. آیا این تزها احتمالاً آغاز یک الگوی بدیل اقتصادی در برابر تهاجم نولیبرالی است؟

بله از چنین بدیلی سخن گفته شد، اما به نظر من این جهان چنان در هم تنیده است که امکان یک انقلاب حقیقتاً عمیق در یک کشور مانند امکان بقا در دریایی پر از کوسه است.

اکنون برای ما دشوار است که در یک کشور تغییراتی به نفع مردم ایجاد کنیم، زیرا قدرتمندترین کشور جهان از لحاظ اقتصادی و سیاسی، متعهد است که با چنین تغییراتی مبارزه کند.

ضرورتاً نباید دیوانه‌ای مانند ریگان سرکار باشد - کسی که باید روانهٔ تیمارستان شود نه کاخ ریاست جمهوری - تا این مسألهٔ بسیار مهم را دریا بیم که بزرگ‌ترین دشمن دمکراسی در جهان دولت و اشنگتن است؛ نیکاراگوئه که واقعاً حالت تور بسکتبال را داشت، و پس از نیم قرن دیکتاتوری تحمیلی آمریکا بسیار فقیر بود، در طول یک دهه هدف اصلی توپ ایالات متحده قرار گرفت.

در کشوری مانند نیکاراگوئه لازم است هم‌چنان بکوشیم، هم‌چنان رؤیاهایمان را زنده نگه‌داریم، بدانیم که نمی‌توانیم دگرگونی فوق‌العاده‌ای پدید آوریم، اما در انتظار موج تحولات باشیم، در انتظار دوران جدید.

اکنون وضعیت روز به روز بدتر می‌شود. از نولیبرالیسم سخن گفتید. هدف اصلی نولیبرالیسم تخریب دولت ملی و امکان وقوع دمکراسی است، زیرا اتخاذ تصمیماتی که

اهمیت حیاتی دارند و بر زندگی شهروندان همهٔ کشورها تأثیر می‌گذارد به شرکت‌های چند ملیتی منتقل شده و خارج از دسترس شهروندان یک کشور یا مجموع کشورها قرار دارد.

از این رو، ممکن است با موفقیت، تودهٔ انبوهی را برای تظاهرات در کنار کاخ ریاست جمهوری گرد آورید، اما رئیس‌جمهور خواهد گفت: «من قدرتی ندارم، این امور خارج از اختیارات من است.»

● چهرهٔ دیگر نولیبرالیسم ایدئولوژیک است: دگرگونه کردن باورهای مردم با این هدف که خصوصی‌سازی، اتوماسیون، عدم آموزش اجتماعی، و فقدان همبستگی را بپذیرند. از این رو، برای زنده نگه داشتن رؤیا، که مورد تأکید شماست، چه روش‌هایی مؤثر است؟

گمان می‌کنم آن چه اکنون پرسیدید، سؤال مهمی است که سال‌هاست از خود می‌کنم. چگونه رؤیاهایمان را زنده نگه داریم. چگونه تعهد خود را زنده نگه داریم، به رفقایمان یاری کنیم و به تعهداتمان، به رؤیاهایمان ایمان داشته باشیم؟

نمی‌دانم، من تنها چیزهایی را می‌دانم که برای حفظ ایمان خودم انجام می‌دهم، اما من پس از پنج، ده و حتی بیست سال مبارزه تغییرات زیادی را دیده‌ام. افرادی که هرگز انتظار نداشتیم تغییر کنند با کم‌رنگ کردن این رؤیا می‌خواهند خود را منطقی جلوه دهند.

در اینجا زیاد از سیاست سخن نمی‌گویم، بلکه سختم از عرفان و معنویت است. اغلب رهبران مذهبی - متخصصان مذهب - همچون آتش‌نشانی هستند که آمده‌اند تا آتش‌های روح را بنشانند، نه برای گستردن آتش که مسیح رسالت خود را این می‌دانست.

دو مشکل بزرگ ما قدرتمندترین نهادهای جهان یعنی ایالات متحده و واتیکان است. این سخن تأسف‌بار است اما چون از من خواستید که فکر کنم و پاسخ دهم، این حرف را باید بزنم.

رؤیای ما تنها زمانی تحقق خواهد یافت که حقیقتاً جان برکف باشیم. فکر می‌کنم مارتین لوتر کینگ بود که گفت: اگر چیزی نداشته باشیم که بخواهیم برای آن بمیریم، زندگی ارزش زیستن ندارد.

● اگر نیکاراگوئه در انتظار زمان بهتری باشد، تکلیف امیدی که برزیل و حزب کارگران آن ایجاد کرده چیست؟ پیروزی حزب کارگران در برزیل چه اثری بر کار شما خواهد گذاشت؟

نگفتم نیکاراگوئه باید کنار بکشند، ما باید به مبارزه ادامه دهیم و بدانیم که برخلاف جریان حرکت می‌کنیم. البته، پیروزی لولا (رهبر حزب کارگران و کاندیدای ریاست جمهوری) اهمیت فوق‌العاده‌ای برای مردم سرناسر جهان دارد. باید امیدوار بود که کشته نشود یا در لحظهٔ آخر کالر دومه‌لوی دیگری ظاهر نشود. اما پس از انتخاب او چه اتفاقی باید بیافتد؟ با وجود این که برزیل در مقایسه با سایر کشورهای آمریکای لاتین بسیار بزرگ و نسبتاً ثروتمند است، وضعیت، حتی برای کشورهای بزرگ هم دشوار است. محیط

ما یعنی محیط سرمایه‌داری مهلک است.

خیلی‌ها سعی کرده‌اند که رویدادهای اروپای شرقی را به منزله شکست سوسیالیسم و پیروزی سرمایه‌داری جلوه دهند. هیچ کدام درست نیست؛ زیرا سرمایه‌داری نتوانسته قدرتی برای بر کردن این شکاف نشان دهد. سرمایه‌داری چیزی بیش از نولیبرالیسم برای ارائه ندارد و نولیبرالیسم تجدید حیات بی‌رحمانه‌ترین سیستم منجسری [سیستم بهره‌کشی لجام‌گسیخته در کارخانه‌های اوایل سده نوزدهم] است.

از سوی دیگر سوسیالیسم نشان داده که کارآمد نیست. اما نمی‌توانیم کوشش خود را متوقف کنیم. اکثریت فراگیر ساکنان این سیاره در چارچوب سرمایه‌داری می‌زیند تنها ثروتمندان گمان می‌کنند که سرمایه‌داری کارآمد است، چرا که سیستمی در خدمت منافع آنان است. آن چه سرمایه‌داری انجام می‌دهد افزایش قدرت مخرب بمب ساعتی بی‌عدالتی است.

● آیا تجاری در نیکاراگوئه وجود ندارد؛ منظورم تزه‌های مربوط به روستاها یا کوشش‌های تعاونی محلی و دهقانی است که به زنده نگاهداشتن رؤیای یاری‌کنند؟

چرا، نه تنها در روستاها بلکه در همه جا چنین تجاری وجود دارد. اما آن چه در نیکاراگوئه اهمیت مطلق دارد آغاز دوباره همه چیز از صفر است.

ایده اولیه سان‌دینست‌ها، درست پس از سقوط سوموزا، ایجاد یک همبستگی بزرگ ملی بود. به یاد بیاورید که نخستین دولت ائتلافی شامل دانا ویولتا چامورو و آلفونسو رویلو بود. ما بسیار کوشیدیم که با اتحاد پیش برویم، به ثروتمندان بگوییم که آنان باید در برابر حذف مزایایشان در مقابل دستیابی به عدالت، سعه صدر داشته باشند. اما هرگز نتوانستیم در درون خانواده نیکاراگوئه وارد چنین گفت‌وگویی شویم. من یک بار با آرتورو کروز که در آن زمان عضو کابینه بود (به آمریکا) آمدم. ما در سالن انتظار وزارت خارجه بودیم. لارنس پزالو، که در آن زمان سفیر آمریکا در نیکاراگوئه بود به صدای بلند، چنان که مطمئن شوم صدایش را می‌شنوند، گفت: «مردی که آن جاست آرتورو کروز است، آبراهام لینکلن نیکاراگوئه، مردی که می‌تواند این کشور را نجات دهد.» من به آرتورو نگاه کردم و توانستم در چهره‌اش تأثیر این تملق را ببینم. [آرتورو کروز بعداً رهبر کنترا شد، لارنس پزالو این اواخر به کارداری ویژه در هائیتی منصوب شد کشوری که وی پیوندهای صمیمانه‌ای با رهبران آن دارد.] اما اکنون رهبران آمریکا درگیر مسایل بسیاری هستند، و چندان نگران نیکاراگوئه نیستند. در حقیقت مایلند نیکاراگوئه از صحنه ناپدید شود زیرا گواهی بر جرایم آنهاست. اکنون ما بار دیگر می‌کوشیم تا به یک همبستگی وسیع ملی دست یابیم.

شما افرادی را از جناح راست می‌بینید که به فرانت نزدیک می‌شوند و می‌گویند: «شما می‌توانید ما را به هم نزدیک کنید.» زیرا سفارت آمریکا بود که آنها را، برای آن چه «اعاده دمکراسی» می‌نامید، در کنار هم قرار داد. «اعاده» به معنی «بازگشت دوباره» است که باید به مفهوم بازگشت دوباره سوموزا باشد.

● نظرتان درباره شهردار تازه ماناگوئه، آرنولدو آلمان، که به نظر می‌رسد نماینده رهبری جدید جناح راست افراطی است، چیست؟ او به خاطر «مرد عمل بودن» شهرت یافته است.

آلمان می‌تواند برای تعمیر خیابان‌ها و مانند این‌ها از سازمان توسعه بین‌المللی ایالات متحده (AID) کمک مالی بگیرد. تردیدی نیست که آلمان کاندیدای ایالات متحده است، نه کاملاً به همان شکلی که خانم چامورو در سال ۱۹۹۰، کاندیدای همه جناح‌ها در واشنگتن بود، بلکه او کاندیدای افرادی است که کاندیدای آنها در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا جس هلمز و دیگر افراد راست افراطی هستند. او پول دارد و با پول می‌توان خیابان‌ها را آسفالت کرد. در صورت به قدرت رسیدن وی شاهد بازگشت روش‌های سوموزایی خواهید بود، او یک سوموزای لیبرال است.

● آخرین پرسش ما درباره اصلاحیه هلمز - گونزالس است که مطابق آن ۳۱ ژوئیه تاریخ قطع کمک به نیکاراگوئه خواهد بود. آیا این اقدام بحرانی برای دولت چامورو ایجاد می‌کند یا این تاریخ می‌گذرد و هیچ اتفاقی نمی‌افتد؟ [این اصلاحیه خواهان بازگشت اموال نیکاراگوئه‌ای‌های هوادار سوموزاست که دارایی‌های حقیقی یا ابزاری‌شان مصادره شده است، این افراد اخیراً به شهروندی آمریکا درآمده‌اند. این اصلاحیه تبدیل به قانون شد.]

این افراد از نیکاراگوئه گریختند زیرا همدست سوموزا بودند. شهروند آمریکا شدن بهترین راه برای برگرداندن دارایی‌هایی است که اساساً هرگز به آنها تعلق ندارد.

ماه‌ها قبل در وزارت خارجه به من گفتند که ۱۰۰ نیکاراگوئه‌ای صرفاً به این منظور شهروند آمریکا شدند. ما به وزارت خارجه گفتیم که چنین موضوعی فاقد اعتبار است و طبق قانون، ادعاهای آن‌ها هیچ پایه‌ای ندارد. آن‌ها به ما گفتند: «بله می‌دانیم ولی نمایندگان کنگره ما ضرورتاً اطلاع چندانی از قانون ندارند.»

اکنون دولت نیکاراگوئه به فهرستی شاید ۲۲ یا ۲۷ نفره نگاه می‌کند و می‌خواهد کاری در این مورد انجام دهد - ۲۲ مورد از این خانه‌ها اکنون جزء اموال دولت است و در ۵ مورد دیگر هم مردم ساکن خانه‌ها هستند - آنها به این نتیجه رسیده‌اند که حل این موارد پایانی بر مداخله آمریکا در این زمینه خواهد بود.

در این مورد مطمئن نیستیم (با خنده)

[در پایان ژوئیه، دولت کلینتون نیکاراگوئه را از قانونی که به طور خاص برای آن کشور نوشته بود معاف کرد! این کار به وضوح از طریق تلاش‌های سفیر آمریکا در نیکاراگوئه و برخلاف امیال راست افراطی انجام شد.]

مأخذ:

An Interview with Miguel D'Escoto: Keeping the Dream Alive, *Against the Current*, No. 52 (November, December 1994).